



ما می گوئیم:

۱. اگر بگوئیم مراد مرحوم حکیم آن است که هر چه عرفاً جزء بدن به حساب آید لازم نیست زائل شود، چراکه عرف شستشوی آن را شستشوی پوست می داند، می توان از آن حکم کلی استفاده کرد ولی اگر کسی بگوید مراد ایشان فقط «چرک‌هایی است که جزء بدن به حساب می آیند» نمی توان حکم را به غیر آن تسری داد (البته ظاهر عبارتشان با احتمال اول سازگار است)

۲. انتهای عبارت مرحوم حکیم به این معنی است که، اگر مدت طولانی چرک باقی ماند، به اندازه‌ای می شود که عرفاً دیگر جزء بدن نیست.

۳. همین مطلب در عبارت مرحوم شیخ مرتضی حائری نیز مشهود است. ایشان در ذیل عبارت عروه «الوسخ علی البشرة ان لم یکن جرماً مرئياً» می نویسد:

«بل و إن كان مرئياً إذا علم بوصول الماء بنحو یصدق علیه غسل لا یجب إزالته و إن كان عند المسح بالکیس فی الحمام أو غیره یجتمع و یكون كثيراً، ما دام یصدق علیه غسل البشرة. و کذا مثل البیاض الّذی یتبین علی الید من الجصّ أو النورة إذا كان یصل الماء إلی ما تحته و یصدق معه غسل البشرة. نعم، لو شکّ فی کونه حاجباً أم لا و جب إزالة البشرة، بل و إن علم عدم وصوله أو شکّ إذا كان الوسخ ممّا یحصل غالباً أو كثيراً و لو بالنسبة إلی بعض الطبقات، و ذلك لخلو الأخبار عن التنبیه علی إزالته و عدم السؤال عن حکمه، و هو دلیل علی وضوح المطلب عندهم بحسب المرتکزات العرفیة. و منه یعلم عدم وجوب إزالة الأوساخ الّتی توجد فی بطن القدم للغسل حتّى بالنسبة إلی من یمشی حافیاً و لا یغسل بدنه إلّا نادراً، و ذلك لوجود مثل تلك الأفراد فی زمان الأئمة علیهم السلام و لیس فی الأخبار ما یكون فیہ تنبیه علی ذلك. و الله العالم.»<sup>۱</sup>

توجه شود که این عبارت اگرچه اشاره‌ای به اینکه «جزء عرفاً از بدن محسوب شود» ندارد ولی حاشیه بعدی ایشان معلوم می کند که مراد ایشان از «ممّا یحصل غالباً أو كثيراً» همان چیزهایی است که عرفاً جزء بدن هستند ایشان در حاشیه بعد در ذیل عبارت مرحوم صاحب عروه که می نویسد: «نعم لو شکّ فی کونه حاجباً أو لا، و جب إزالته» می نویسد:

«قد عرفت أن ذلك فی غیر ما یعدّ جزءاً من البدن»<sup>۱</sup>

۱. شرح العروه الوثقی (مرتضی حائری) ج ۳، ص ۱۶۹.



۴. توجه شود که عنایت ایشان در استدلال به «خلو الاخبار عن التنبیه علی ازالته»، احتمال دوم که در کلام مرحوم حکیم مطرح شد را تقویت می‌کند، چراکه گویی ایشان این بحث را در مورد «چرک» مطرح کرده است.

۵. استدلال مرحوم حائری (اینکه اگر لازم بود ازاله چرک، باید در روایات گفته می‌شد) در کلام مرحوم علامه نیز مطرح است. ایشان ازاله و سنخ را لازم ندانسته و می‌نویسد:

«لکونه سائراً عادة كاللحية و لعموم البلوی، فلو وجبت الإزالة لبینوه علیهم السلام. و هو خیرة «المشکاة» علی إشکال.»<sup>۲</sup>

۶. ممکن است از استدلال علامه و مرحوم حائری نکته‌ای دیگر را بتوان استفاده کرد. اینکه در روایات هیچ اشاره‌ای به ازاله چرک‌های انگشتان پا و... نشده است (درحالیکه اگر ازاله آنها لازم بود، قهراً مورد توجه قرار می‌گرفت) می‌تواند شاهی باشد بر اینکه آنچه واجب است غسل اجزاء بدن است و نه غسل بشره.

۷. مرحوم خوانساری در شرح دروس ظاهراً، ملاک را غسل بدن به حساب آورده است صاحب جواهر عبارت ایشان را چنین نقل می‌کند:

«لا یبعد القول بعدم الاعتداد ببقاء شیء یسیر لا یخل عرفاً بغسل جمیع البدن إما مطلقاً أو مع النسیان، ویجعل صحیح ابراهیم دلیلاً علیه لو لم یکن الاجماع علی خلافه.»<sup>۳</sup>

اشاره ایشان به صحیح ابراهیم بن ابی محمود است که چنین است:

«قُلْتُ لِلرَّضَاعِ الرَّجُلُ يُجَنَّبُ - فَيُصِيبُ جَسَدَهُ وَ رَأْسَهُ الْخُلُوقُ وَ الطَّيِّبُ - وَ الشَّيْءُ اللَّكِدُ مِثْلُ عِلْكَ الرُّومِ - وَ الطَّرْبِ وَ مَا أَشْبَهَهُ - فَيَغْتَسِلُ فَإِذَا فَرَعَّ وَجَدَ شَيْئاً قَدْ بَقِيَ فِي جَسَدِهِ - مِنْ أَثَرِ الْخُلُوقِ وَ الطَّيِّبِ وَ غَيْرِهِ قَالَ لَأَبَاسٌ.»<sup>۴</sup>

خلوق: عطری خاص

طراز (طراز = خاک / طرب = غسل)

۱. شرح العروه الوثقی (مرتضی حائری) ج ۳، ص ۱۷۰.

۲. مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه (ط - الحدیثه)، ج ۲، ص ۴۰۶.

۳. جواهر الکلام، ج ۳، ص ۱۴۸.

۴. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۲۳۹.

لكد = چسبنده / چرك

علك الروم: ماه چسبنده، صمغ.

۸. اما در نقطه مقابل درباره «وجوب غسل بشره» ادعای اجماع شده است چنانکه مفتاح الكرامه از تذکره، مدارک، ذکری و خلاف اجماع را نقل کرده است.<sup>۱</sup> صاحب جواهر نیز در این باره روایات متعدد را مورد اشاره قرار می‌دهد، ایشان می‌نویسد:

«المراد جميع أجزاء البشرة على التحقيق لا التسامح العرفي، كما يشعر به - مضافا إلى الاجتماعات المنقولة - قول الصادق (عليه السلام) في صحيح حجر بن زائدة: " من ترك شعرة من الجنابة متمدا فهو في النار " على ما هو المتبادر منه من إرادة مقدار شعرة من الجسد، وقول النبي صلى الله عليه وآله: " تحت كل شعرة جنابة فبلوا الشعر وأتقوا البشرة " والرضوى " وميز الشعر بأناملك عند غسل الجنابة فانه يروى عن رسول الله (صلى الله عليه وآله) ان تحت كل شعرة جنابة، فبلغ الماء تحتها في أصول الشعر كلها، وخلل أذنيك باصبعيك .

وانظر إلى ان لا تبقى شعرة من رأسك ولحيتك إلا وتدخل تحتها الماء " وصحيح علي بن جعفر عن أخيه (عليهما السلام) قال: " سألته عن المرأة عليها السوار والدملج في بعض ذراعها لا تدرى يجرى الماء تحتها أم لا كيف تصنع إذا توضأت أو اغتسلت ؟ قال: تحركه حتى يدخل الماء تحته أو تنزعه " إلى آخره.<sup>۲</sup>

۹. مرحوم محقق اردبیلی وجوب وصول ماء به بشره را بدون دلیل دانسته است و می‌نویسد: اگر چنین بود، نباید کسی در وجوب رساندن آب به لای موها اختلاف می‌کرد:

« و كذا (وجوب) إيصال الماء على البشرة الظاهرة بين الشعور (غير ظاهر الدليل) الا انه ادعى بعض الأصحاب فيه الإجماع، و مع ثبوته ما يبقى للخلاف في وجوب التخليل و عدمه وجه ظاهر، و يحتاج الى استخراج وجه بعيد قد ذكرته في بعض التعليقات. و الذي يظهر من الأخبار عدم الوجوب لأن الظاهر منها، الاكتفاء بإيصال الماء على ظاهر الوجه بكف واحد.<sup>۳</sup>»

۱۰. این بحث را باید در جای خود بررسی کرد و معلوم کرد که در وضو و غسل آیا «غسل بشره» واجب است و یا «غسل بدن» (که با تسامح نسبت به همه اجزاء همراه است).

۱. مفتاح الكرامه، ج ۳، ۳۶.

۲. جواهر الكلام، ج ۳، ص ۱۴۷.

۳. مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ۱، ص ۱۰۱.

